

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

به ارواح مطهره جان باختگان در حادثه مولمه مناء اهداء می‌کنیم ثواب یک صلوات و یک
سوره مبارکه حمد به روح شیعیان و موالیان اهل‌بیت که در این حادثه جان باختند و هم
چنین مستضعفین از مسلمینی که در این حادثه جان باخته‌اند.

و هم چنین از درگاه خدای متعال تقاضا می‌کنیم به بازماندگان و فرزندان و همسران
عزیزانی که به رحمت ایزدی پیوسته‌اند به همه آن‌ها صبر و اجر عنایت بکند و ان شاء الله
مصدومین این حادثه را هم شفای کامل و عاجل عنایت کند که تقاضا می‌کنم یک حمد شفا
هم برای مصدومین لطف بفرمایید.

و باز خدای متعال را شکر می‌کنیم که به جامعه تشیع، به ایرانیان، به ما، به حوزه‌های
علمیه این چنین رهبر شایسته و فرزانه‌ای عنایت فرموده است که موقع‌شناس هست و
در مواقع خاص و حساس آن جور موضع‌گیری‌هایی می‌فرماید که حق مطلب است. و غیر
واحدی از کسانی که آن جا بودند و دیگران نقل کردند که بعد از فرمایشات ایشان خیلی
اوضاع عوض شد و این معاندین و ظالمین و غاصبین حقوق اهل‌بیت علیهم السلام که
حاکم بر آن جاها هستند خیلی رفتارهایشان عوض شد، خدای متعال این رهبر شایسته را تا
ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداءه سلامتی و حیات و طول عمر و توفیقات
روزافزون عنایت بفرماید و همه ما را شاکر این نعمت عظمیٰ قرار دهد.

خب بحث در استدلال به این روایت مبارکه بود که امیرالمؤمنین سلام الله علیه حسب این
نقل گلابی می‌فرمایند از اهل زمان‌شان، عده‌ای از اهل زمان‌شان به این که این‌ها
«لا یتقفون (یا لا یتقنون) اثر النبی و لا الوصی و لا الکتاب» حاصل این بود و این‌ها
آدم‌هایی هستند که «المعروف ما عرفوا» معروف همان چیزهایی است که می‌شناسد «و
المنکر عندهم ما انکروا» که از این جمله استفاده کردیم در مقام تقریب استدلال که این
روایت می‌خواهد بفرماید ملاک امر به معروف و نهی از منکر آن چیزی نیست که انسان
خودش می‌فهمد، ملاک این است که شرع بگیرد؛ پیامبر فرموده باشد یا وصی او فرموده
باشد یا قبل از آن‌ها خدای متعال فرموده باشد.

سؤال: این روایت نمی‌گوید که ملاک اهل‌بیت است.

جواب: حالا امروز داریم ادامه می‌دهیم هنوز تازه شروع کردیم.

بقی فی المقام أمران که کامل بشود بحث این روایت شریفه.

بحث اول این است که، امر اولی که باقی ماند این است که این روایت مبارکه که دیروز

عرض کنیم منبعش کافی شریف و نهج البلاغه است و منبع دیگری تا دیروز پیدا نکرده بودیم. اما دیشب برخوردیم که شیخ مفید قدس سره در ارشاد هم در همان احوالات امیرالمؤمنین سلام الله علیه فصلی دارند که این روایت را در آن فصل فقط ذکر کردند. عبارتشان هم این است:

فصلٌ رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ أَيْضاً....

ایضاً که می‌فرماید چون در فصل قبلی هم روایت از مسعده بوده.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَظَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ...

این مسعده بن صدقه یک کتابی دارد «حُطَب امیرالمؤمنین» ایشان جمع کرده خطبه‌های امیرالمؤمنین را که حالا این جا خطبه‌ای است که امام صادق ناقلش هستند. این‌ها را جمع کرده فلذا آن وقت از این کتاب در کتب مختلف، افراد مختلف نقل کردند که یکی همین حدیث است.

پس شیخ مفید قدس سره هم در ارشاد به این عبارتی که گفتیم: «رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ أَيْضاً» این حدیث شریف را نقل کردند. ولی در نقل شیخ مفید این فراز مورد استدلال وجود ندارد. آن قبلش هست که «لایقتفون» به جای «لایقصون» هم «لایقتفون» هست در نسخه‌ای که ما داریم از ارشاد. این را دارد که این‌ها پیروی نمی‌کنند از نبی و وصی نبی و امثال این‌ها، این را دارد ولی این که «المعروف عندهم یا فیهما ما عرفوا و المنکر عندهم ما انکروا» این فراز در نقل ارشاد و شیخ مفید رضوان الله علیه وجود ندارد.

خب حالا آیا بنابراین گفته می‌شود که استدلال به این روایت مشکل است چون ما نمی‌دانیم بالاخره این فراز از امام صادر شده یا صادر نشده. نقل شیخ مفید از همین مسعده بن صدقه بود. کافی هم سند به مسعده بن صدقه می‌رسد. با این که راوی در هر دو جا یک نفر هستند اما می‌بینیم که این فراز در نقل ایشان هست در نقل آن نیست. علاوه بر این که اختلافات فراوان دیگری هم با نقل نهج البلاغه وجود دارد این نقل. و هم چنین نقل کافی.

آیا راهی برای تخلص از این اشکال داریم یا نداریم؟ وجوهی برای تخلص وجود دارد که کلّ علی مسلکه باید استطرار کند این راه‌ها برای حل مشکل.

راه اول این است که گفته می‌شود خب این دوران امر بین زیاده و نقیصه هست و الاصل عدم الزیادة. اصالة عدم الزیادة این اثبات می‌کند به این که نسخه کافی و نهج البلاغه درسته. چون اصل این است که این زیاده نشده، وجود داشته. عدم الزیادة معنایش این است که اصل این است که این اضافه نشده بلکه وجود داشته. کسی از پیش خودش اضافه نکرده است. این در اصل وجود داشته.

خب این یک اصلی است که خیلی از بزرگان من زمن الشیخ الطوسی به این قاعده تمسک می‌شده الی زماننا هذا که در تطور تاریخی البته یک قیودی بعضی اضافه فرمودند و لکن همان طور که بارها سابقاً عرض کردیم وفاقاً لمرحوم امام قدس سره این قاعده حجیتی ندارد بلکه فقط یک مظنه‌ای برای انسان ایجاد می‌کند که چرا؟ چون قهراً این که انسان اشتباه کند؛ یک مطلبی را اضافه کند به یک کلامی خیلی احتمالش دورتر است از ذهن و اتفاق افتادنش خیلی نادرتر است تا این که چیزی را که شنیده فراموش کند بگوید.

پس بنابراین آن که گفته آن فراموش نکرده، این که نگفته لابد شنیده، امام فرموده فراموش کرده. این خیلی زیاد می‌شود که آدم یادش می‌رود حرفی را و نقل نمی‌کند. اما آن که می‌گوید بگویم نه، این قاطعی کرده حرف یک جای دیگر بوده آورده این جا، یا خودش از پیش خودش یک چیزی خیال می‌کرده که امام این را هم فرمود اضافه کرد. این هم ممکن است اما خیلی نادر الوقوع است. براساس همین آقایان گفتند اصل عدم زیاده است. اما اشکال مرحوم امام قدس سره این است که این مطلب لایوجب الا الظن و ما سیره عقلانیه‌ای بر این مطلب نداریم. اگر دو تا وقف‌نامه هست راجع به یک چیزی، در یکی دارد که فلان امر مثلاً این خانه و آن باغ و آن مغازه وقف است، دیگری این خانه و آن مغازه را ندارد. هر دو از یک واقعه واحد دارند صحبت می‌کنند. می‌گوید روز یکشنبه ساعت چند رفتیم خدمت آقا این وصیت‌نامه را کرد. آن یکی هم همین را دارد می‌گوید منتها آن یک اضافه مغازه را دارد این ندارد. کجا عقلاء می‌گویند اصل عدم زیاده است، مخصوصاً ورثه. کجا می‌گویند اصل عدم زیاده است در این جا؟ می‌گویند شاید اشتباه کرده. آن هم ثقه است دیگر. یک وقت آن ثقه نیست اصلاً این دوران نمی‌شود، اما اگر هر دو ثقه هستند، شرایط حجیت را دارند، خب آن دارد باز اضافه نقل می‌کند آن نمی‌کند. این جا معلوم نیست که ... یعنی ثابت نیست حداقل بر این که بنای عقلاء در این موارد بر این مسأله.

خود این مسأله که دوران امر بین زیاده و نقیصه باشد یکی از مسائل مهم اصولی است که متأسفانه در اصول مطرح نشده ولی جای طرحش در اصول است و خیلی کاربردی است در فقه. چون ما خیلی موارد داریم که احادیث مبتلای به همین زیاده و نقیصه هستند. پس این راه اول است که محل اشکال است.

راه دوم، این هست که گفته می‌شود

سؤال: این به منزله شهادت بر نبی به آن وجه نیست.

جواب: خب این شهادت بر بود آن، بر نبود است پس تعارض می‌کند. همین دیگر آن شهادت بر بود است، آن شهادت بر نبود است.

سؤال: نه می‌خواهم بگویم قدر مشترک داریم دو تا شهادت، یکی مدعی است آن یکی منکر است.

جواب: نه این‌ها که بابا ... آن نیست در باب الفاظ. این جا قواعد عقلایی را ما باید ببینیم که چی هست و چی اقتضاء می‌کند.

راه دوم این است که گفته می‌شود قبول دوران است اما الکافی اضبط. این هم مبنای خیلی از بزرگان است که می‌گویند در این دوران‌ها کافی چون اضبط است آن مقدم می‌شود. بنابراین نقل کافی مقدم است چون اضبط است به خصوص مثلاً که این نقل بؤید به نقل نهج البلاغه.

سؤال: استاد خیلی جاها...؟

جواب: ولی این جا از آن جاهایی است که اتفاقاً من الصدر الی الذیل نقل کرده.

سؤال: از کجا معلوم ...

جواب: هیچی دیگه. همین یک جمله را فقط آمده، این ... چیز دیگر را نقل کرده این جمله را فقط نگفته؟

سؤال: ...

جواب: بله یعنی این تقریباً کافی نقلش با نقل ارشاد مطابق است. همان تفصیلات و این‌ها با این دو تا نقل‌ها با نقل نهج‌البلاغه خیلی تفاوت دارند. بله آن جا درسته چهار پنج خط بیشتر نگفته. معلوم می‌شود آن را تخلص کرده، آن قسمت مهمش را انتخاب کرده فرموده است. اما نقل کافی تقریباً شاید بیست سطر باشد که در ارشاد هم همین جور است. اصلاً یک فصل است و این فصل تمامش همین روایت است. یک فصل باز کرده مرحوم مفید فقط همین روایت را بطوله نقل فرموده در آن، تلخیصی در کار نیست.

خب این حرف هم، این راه دوم است. این راه هم بارها گفته شد که این ما دلیل بر این مسأله نداریم که کافی اضبط است حتی از شیخ مفید. بله بعید نیست گفته بشود کافی اضبط است از شیخ طوسی قدس سره. این هم ما جسارت نمی‌توانیم بکنیم نستجیر بالله. خیلی در قمه‌ای از فضیلت هستند آن بزرگان. اما شیخ طوسی فرقی با شیخ کلینی قدس سره این است که شیخ کلینی محدث متمحص است، شیخ طوسی محدث رجالی مفسر اصولی فقیه متکلم و در همه این‌ها هم تألیف دارد. نه یک تألیف، تألیفات متعدده دارد. علاوه بر مرجعیت، علاوه بر درس گفتن، علاوه بر همه این‌ها این مقام را داشته. این خودش یک اعجوبه دهر است ولی مرحوم کلینی، نه مرجعیتی داشته، نه ... یعنی نقل نشده در احوالات ایشان. محدث بوده. البته محدثی بود که آن هم با صرف وقت فراوان کافی را نوشته یعنی 25 سال طول کشیده. معلوم می‌شود خیلی در مقام تنقیح بوده و این جهات را دارد کافی.

اما از شیخ مفید هم اضبط است؟ بعد این در جایی است که ما واسطه نداشته باشیم؛ یعنی امر دائر بشود یک مطلب را از مشاهد خودش جناب کلینی نقل کند یا مثلاً دیگری بیاید نقل کند. خب این جا ممکن است اضبطیت کافی بله. اما وقتی وسائط می‌خورد آن وسائط هم ممکن است این دو تا فرق نمی‌کنند، این کم و زیاده‌ها مال آن وسائط لعل باشد. بنابراین هم اصل این مسأله تمام نیست که ما بگوییم اضبط است مطلقاً من کل نقلة، مفیداً کان، او شیخاً او صدوقاً او غیرهم. این واضح نیست، این ثابت نیست.

دوم این که این در جایی است که اگر هم بپذیریم که هر دو ناقل مستقیم و مباشر باشند از یک مطلبی اما وقتی وسائط در کار هست ممکن است فی کمال الضبط شیخ طوسی یا مفید فی کمال ضبط همان که شنیده دارد نقل می‌کند. آن‌ها حذف کرده بودند ایشان هم اضافه نکرده. چون می‌خواهد همان که شنیده نقل کند، همان که دیده نقل کند. این کمال ضبطش را می‌رساند. بنابراین تطبیق آن قاعده بر این جا تمام نیست.

سؤال: یعنی واسطه بین خودشان و امام ...

جواب: بله آن‌ها و امام.

راه سوم این است که گفته بشود بعد الاتحاد نهج البلاغه و کافی در داشتن این فراز و انفراد نقل شیخ مفید در نداشتن این فراز اطمینان حاصل می‌شود به اتحاد آن دو نفر که از قهره فن هستند و مهم هستند بر این که این جمله وجود داشته و این جا یک سهوی شده، بالاخره یا از روات یا از خود شیخ مفید قدس سره و این حذف شده بنابراین اتحاد

آن‌ها، این که دو نفر دارند نقل می‌کنند به خصوص که یکی‌شان کافی باشد دارد مسند نقل می‌کند، این مطلب هم هست. این مطلب دیگه البته وابسته به افراد مختلف است چون می‌گوییم اطمینان پیدا می‌کنیم. این اگر کسی واقعاً بین خودش و خدا اطمینان پیدا می‌کند خب بله. دیگه این بحث علمی آن جوری نیست. دو نفر آن طرف نقل کردند از بزرگان، شیخ مفید هم که خیلی بزرگ است این جوری دارد نقل می‌کند این جا. کسی بگوید چون آن دو نفر این فراز را دارند ما اطمینان پیدا می‌کنیم، این بعید نیست این اطمینان و این که این جا یک اشتباهی رخ داده این فراز افتاده باشد.

این راهی است که دیگه کل باید هر کسی ببیند که آیا اطمینان پیدا می‌کند یا نه.

راه چهارم:

راه چهارم این است که گفته می‌شود که نقل شیخ مفید در قبال این دو نقل کافی و نهج‌البلاغه نمی‌تواند قرار بگیرد و این جا دوران نمی‌شود. چرا؟ چون نقل ارشاد لیس بحجة ولی نقل آن دو نفر حجت است.

توضیح ذلک این است که ما گفتیم نهج‌البلاغه نقلش حجت است، چرا؟ چون از مرسلات جزمیه است به آن بیانی که گفتیم. و نقل کافی هم گفتیم حجت است مع الغض عن سنده، به سندش کار نداریم بلکه به خاطر شهادت کلینی به این که این روایات این کتاب صادر شده از معصوم علیه السلام است. بنابراین نقل آن دو بزرگوار که مشتمل بر این فراز هست حجت است اما نقل شیخ مفید؛ شیخ مفید که خودش نفرمود قال امیرالمؤمنین(ع)، فرمود که... عبارتش را خواندم این بود که: «رَوَى مُسْعِدَةُ بْنُ صَدَقَةَ» ما می‌گوییم قبول این جا هم که شیخ مفید دارد می‌فرماید «رَوَى مُسْعِدَةُ بْنُ صَدَقَةَ» این هم ارسال است ولی ارسال جزمی است. ثَبِت. به خاطر ارسال جزمی ایشان ثبت که مسعدة بن صدقة این حرف را زده. إِنْما الكلام در مسعدة بن صدقة است. این مسعدة در نقل کافی هم بود اما ما روایات کافی را گفتم آن جا علی رغم سند یک شهادت دیگه داریم. اما در مورد ارشاد که چنین نداریم. ایشان نفرموده روایاتی که من در این کتاب نقل می‌کنم همه صادر شده از معصوم است. این جا دارد می‌فرماید «رَوَى مُسْعِدَةُ بْنُ صَدَقَةَ» ما می‌پذیریم. شیخ مفید هم بفرماید که... ارسال جزمی بکند اُولی من الشیخ است، اُولی من الصدوق لعل باشد، شیخ مفید در این که بپذیریم.

سؤال: چرا؟ از صدوق هم اُولی است.

جواب: بله ممکن است بگوییم اُولی است چون شیخ مفید خیلی عظمت علمی دارد. صدوق هم عظمت دارد ولی جنبه محدثیتش در آن است. ولی شیخ مفید هم محدث است... شما بیشتر روایاتی که شیخ طوسی نقل می‌کند به اسناد عن الشیخ المفید است. هم محدث است، هم محقق و مدقق است در علوم و فنون مختلف. همه کرنش کردند در مقابل شیخ مفید. شیخ مفید خیلی عظمت دارد در اسلام.

خب ایشان فرموده است که «رَوَى مُسْعِدَةُ بْنُ صَدَقَةَ» این ارسال جزمی است حجة، قبول. اما حالا می‌رویم سر مسعدة. ایشان می‌گوید مسعدة گفته، من کار ندارم او دارد می‌گوید. حالا باید ببینیم مسعدة حالش چطور است. این مسعدة بن صدقة هیچ توثیقی در کتب خمسہ رجالیه ندارد. فقط ذکر شده بعضی جاها هم گفته شده عامی بترئ، راجع به او این حرف‌ها زده شده که البته احتمالاً این عامی بترئ راجع به مسعدة بن الصدقه‌ای که

ما در این حدیث واقع شده نیست. دو تا مسعدة بن صدقة داریم یکی من اصحاب الباقر علیه السلام که آن عامی بترئ. یکی مسعدة بن صدقة داریم من اصحاب الصادق(ع) که آن در باره اش گفته نشده است که عامی بترئ.

سؤال: ...

جواب: مسعدة است. حالا این ضبطش را من نمی دانم. این را به ایضاح الاشتباه علامه مراجعه کنید که ضبطش چه جور است.

سؤال: ...

جواب: نه نه، مسعدة. هر دو مسعدة است. نه مصدقة بن صدقة. مسعدة بن صدقة دو تا داریم، یکی اصحاب امام باقر است، این را به معجم الرجال الحدیث مراجعه بفرمایید، ایشان بیاناتی دارند در این که اثبات می کنند این چنین است. مسعدة بن صدقه خودش دو نفر است. آن که گفته شده عامی بترئ او غیر از آنی است که این مطلب راجع به او هست.

اما در عین حال بالاخره چه آن مسعدة، چه این مسعدة هیچ کدام توثیق در کتب رجال ندارد. آن منتها یک قدحی هم دارد که عامی بترئ، این این قدح را ندارد. ولی توثیقی هم ندارد.

بله ایشان از رجال کامل الزیارات هست و از رجال تفسیر علی بن ابراهیم هم هست. راه توثیقش منحصر به این دو کتاب است. این هم که کافی گفتند نیست برای اثبات وثاقت، نتیجه این می شود که این آدم توثیقی ندارد. این اشکال.

پس بنابراین با توجه به این بیانات نقل ارشاد حجیت ندارد. می ماند نقل کافی و نقل نهج البلاغه که این دو تا حجت است و مشتمل بر این فراز است. بنابراین دوران ایجاد نمی شود نأخذ به نقل نهج البلاغه و کافی شریف.

خب این هم آیا تمام است یا تمام نیست؟ ما نسبت به کامل الزیارات عرض کردیم هفت هشت تا مبنا در مورد مورد کامل الزیارات وجود دارد که مستفاد از مقدمه و این کلامی ابن قولویه در مقدمه فرموده چیه. این را تفصیلاً بحث کردیم سابقاً، دیگه آقایان مراجعه می فرمایند. این که تقویت کردیم و اختیار کردیم این است که آن کاری که ابن قولویه کرده در مقدمه حرفش این است که وسایط بین من و منبعی که این خبر را از آن منبع اتخاذ کردند این وسائط بین من و آن منبع همه ثقات هستند. یعنی از طرف من تا منبع تضمین. بقیه اش را خودتان می دانید. مثل این که من می گویم آقا من این مطلب را با سند صحیح از کافی نقل می کنم. یعنی تو کافی هست. حالا کافی سندش چه جور است، شما قبول دارید را برو خودت حسابش را بکن.

بنابراین نه این که مشایخ بلاواسطه اش فقط می شود، که حاجی نوری فرموده. نه کل سند می شود که صاحب وسائل فرموده و محقق خویی فرموده، نه این می شود که مقصود ایشان این است که بله توی هر بابی یک روایت متعبری که ثقات نقل کردند وجود دارد. یک روایتی ما توی هر بابی آوردیم که آن عنوان باب را اثبات می کند. حالا کدامش هم هست معلوم نیست، معین نفرموده که این ما عدل الیه مرحوم آقا تبریزی قدس سره هست که ایشان اول همان حرف آقای خویی را می زدند بعد عدل الی این نظر که همین

است معنای آن جا، که در هر بابی یک روایت معتبر السند من البدو الى الختم وجود دارد. اما حالا آن‌ها کدام است؟ بله اگر توی یک باب مشترک باشد روات آن باب می‌فهمیم بله این‌ها ثقه باید باشند. و الا نمی‌دانیم کدام هست که.

ما گفتیم این‌ها تمام نیست. مبنای دیگری هم هست که مرحوم آقای سیستانی، بزرگانی مثل حضرت آقای سیستانی دام ظلّه مبنای دیگری دارند که این‌ها را نقل کردیم قبلاً. آن چه که ما استظهار کردیم از مقدمه کامل الزیارات این است که ایشان دارد می‌فرماید بین من و منبع این‌ها ثقات هستند. قدر متیقّنش می‌شود همان شیخ بلاواسطه. جاهای دیگر اگر للتصلع و التحیر کسی توانست بفهمد منبع کجاست آن وقت واسطه تا او هم تمام می‌شود. ولو این که دو نفر، سه نفر باشند.

پس بنابراین از رهگذر کامل الزیارات ما نمی‌توانیم کاری بکنیم چون ما نمی‌دانیم واقعاً این مسعده بن صدقه این قهراً جزو آن وسائط در منابع نیست، این ناقل از امام علیه السلام است.

و اما از رهگذر تفسیر علی بن ابراهیم این را ما قبول داریم یعنی تقویت کردیم اگرچه لایخلو عن بعض التأمّلات ولی روی هم رفته تقویت کردیم و تمام اشکالاتی که بود راجع به استناد به تفسیر علی بن ابراهیم همه را در آن بحث جواب دادیم حالا بعضی از دوستان همه آن‌ها را هم پیاده کردند و دارند آماده می‌کنند ممکن است که چاپ بکنند بعضی از دوستانی که این کار را کردند ان شاء الله مطالعه می‌فرمایید دیگره حالا وقت را در آن صرف نمی‌کنیم.

پس بنابراین از رهگذر تفسیر علی بن ابراهیم که محقق خوبی هم تا آخر عمر دیگره از این برگشتند؛ از کامل الزیارات عدول کردند و گفتند فقط مشایخ بلاواسطه. اما دیگره از تفسیر عدول نکردند ایشان و اشکالاتی که در تفسیر می‌شد نپذیرفتند.

خب از این راه پس.... بنابراین اگر ما تفسیر را قبول کردیم باز حجت می‌شود، نقل ارشاد هم حجت می‌شود. چون ارسال از مفید تا مسعده بن صدقه که به ارسال جزمی حل می‌کنیم. خود مسعده را هم بوجود فی تفسیر علی بن ابراهیم حل می‌کنیم پس می‌شود حجت.

راه دیگری که برای مسعده هست این است که این جناب مسعده کثیر الروایه هست، آدم مشهوری است حتی در بعضی از ابواب فقه شاید مستندی برای فتوای فقهاء لیس الا همین نقل مسعده. این جور آدمی که معروف است و روایاتش مورد توجه است به حیث که در بسیاری از فتاوا و ابواب مستندی وجود ندارد غیر از روایت ایشان و نشان می‌دهد پس آدم مغفول عنه نبوده که توجه انظار به او نباشد. آن وقت در عین حال هیچ کس قدح نکرده ایشان را. این می‌شود مشمول آن فرمایش مرحوم آقای تبریزی. مرحوم شیخنا الاستاد آقای حاج شیخ جواد تبریزی که ایشان می‌فرمود اگر هکذا فردی؛ روایتش حجت است به دو بیانی که بارها نقل کردیم. پس بنابراین اگر این راه را هم رفتیم باز این حجت می‌شود.

خب این راجع به سند این روایت و این که علی ما ذکرنا این اشکال مندفع است و این فراز ما حجت بر وجودش داریم به نقل کافی و نقل نهج البلاغه. این مطلب اول.

مطلب دوم این است که استدلال به این روایت مبتنی بود بر این که ...

سؤال: پس ارشاد هم درست شد.

جواب: ارشاد هم درست شد.

سؤال: ... نقل و عدم نقل ...

جواب: بله بخشید من این استنتاجی که کردم حواسم به این نبود براساس.... نه دیگه آن وقت دوران می‌شود، ثابت نمی‌شود دیگه، هیچی. اشکال تثبیت می‌شود.

سؤال: ...

جواب: بله این فراز نمی‌دانیم صادر شده یا نه، مگر این که آن اطمینان را پیدا کنیم که گفتم لایبعد، اطمینان شخصی؛ اتحاد آن دو نفر این اطمینان شخصی ایجاد بکند بر این که بله. و این لایبعد این اطمینان شخصی.

سؤال: ... شما این اطمینان را پیدا کردید که دو نفر که نقل کرده بودند آن جایی که نقل نشده بود را کنار گذاشتید گفتید پس احتمالاً...؟

جواب: همین اطمینان است. این جا هم داریم می‌گوییم اطمینان

سؤال: آن جا اطمینان کردید این جا هم....

جواب: خب بله دارم می‌گویم که لایبعد که اطمینان پیدا کنیم ولی دیگه این استدلال علمی نیست، کلّ علی مسلک خودش که این چقدر ...

سؤال: این مسعدة... امام صادق...

جواب: بله بله. چون این جا دارد از امام صادق نقل می‌کند.

سؤال: ...

جواب: همان است.

خب این مطلب اول. مطلب دوم این است که آیا مفاد این روایت، مفاد این خطبه چیه؟ آیا مفاد این است که حضرت می‌خواهد بفرماید معروف و منکر منحصر است در آن که شارع می‌فرماید؟ و منابع دیگر نمی‌توانند مناط و معیار باشند برای معروف و منکر؛ حتی عقل انسان، فطرت انسان، عرف، عقلاء، این‌ها نمی‌توانند. تنها و تنها معیار معروف و منکر شارع است، این را می‌خواهد بفرماید؟ که مبنای استدلال بر این است؟ یا نه مفاد این روایت این نیست. بلکه روایت می‌خواهد بفرماید این زعم این‌ها که منحصر می‌دانند معروف و منکر را در مایعرفونه و ما ینکرونه این غلط است. این انحصار مزعوم آن‌ها غلط است، خب راه‌های دیگر هم هست؛ این که دین بگوید. این آن زعم انحصار آن‌ها را دارد نکوهش می‌کند، نه این که می‌خواهد بفرماید راه فقط منحصر است در این که شارع فرموده است حالا خدای متعال یا نبی مکرم(ص) یا وصی او صلوات الله علیه، نه. ممکن است بگویم که ظاهر حدیث شریف این نیست و این اولاً که این ظاهرش این نیست یا ظاهر در آن طرف است، یا لااقل ظاهر در این نیست که مستدل می‌خواهد به آن استدلال کند.

علاوه بر این که اگر بپذیریم که در ظاهر امرش این است بدواً مقتضای جمع بین این حدیث و ما ورد در احادیث دیگر و جاهای دیگر از شارع که از آن استفاده می‌شود ما غیر از شرع منبع دیگر هم داریم برای معروف و منکر. مقتضای جمع این می‌شود که این را به این شکل معنا کنیم که زعم انحصار را دارد ابطال می‌کند، نه این که خودش بیان می‌کند منحصر است. مثلاً از باب نمونه حالا عرض بکنم این روایتی که ابن طاووس قدس سره در مهج الدعوات این جوری فرموده:

ذَكَرَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ هَذَا الدُّعَاءَ دَعَا بِهِ عَلِيُّ ص قَبْلَ رَفْعِ الْمَصَاحِفِ الشَّرِيفَةِ...

این سند، سند معتبری است چون ابن طاووس دارد می‌گوید «ذکر سعد بن عبدالله» پس اسناد جزمی دارد می‌دهد. سعد بن عبدالله هم که جلالت و وثاقت و عظمتش واضح است. ایشان دارد می‌گوید «أَنَّ هَذَا الدُّعَاءَ دَعَا بِهِ» باز بین سعد بن عبدالله و امیرالمؤمنین واسطه است اما باز می‌شود از مرسلات جزمیه سعد بن عبدالله. می‌گوید «دَعَا بِهِ عَلِيُّ ص قَبْلَ رَفْعِ الْمَصَاحِفِ الشَّرِيفَةِ» در آن داستان که قرآن را سرنیزه کردند قبل از این جریان حضرت مطلب مفصلی را فرمودند یک فرازش این است. این را مراجعه کنید خیلی مشتمل بر مطالب عالیه هست. فرمایشات حضرت خب هم‌اش همین جور است، خیلی رهنمودهای مهمی دارد تا این که حضرت می‌فرمایند در یک فرازش به حسب این نقل:

وَ أَسْأَلُكَ قَلْبًا سَلِيمًا تَائِبًا خَافِظًا مُنِيبًا يَعْرِفُ الْمَعْرُوفَ قَيِّبُهُ وَ يُنْكِرُ الْمُنْكَرَ قَيِّبَتُهُ...

یا منصوب هم می‌شود خواند «فَيَتَّبِعُهُ، فَيَجْتَنِبُهُ»

لَا قَاجِرًا وَ لَا شَقِيًّا وَ لَا مُرْتَابًا.

از خدا چی می‌خواهد؟ می‌گوید خدایا یک قلبی به من بده که این قلب در اثر آن صفایی که دارد «يعرف المعروف» خودش می‌شناسد معروف‌ها و دنبال می‌کند. خودش می‌شناسد منکرها را و دنبال می‌کند. یک قلب سلیمی است که خودش می‌تواند. توی بعضی روایات هم هست که بعضی حتی احکام فرعی را حضرت ارجاع دادند به فهم سلیم شخص که به نظر تو طبق آن آشنایی که با دین داری، که به آن می‌گوییم شمس الفقهه، حکم این باید چی باشد. گمان می‌کنم در باب غناء یکی از جاهایی که هست همین است که به نظر تو باید حلال باشد یا حرام باشد. فهم تو، عقل تو، درک تو، این دریافتی که از شرع مجموعاً داری به تو چی می‌گوید. خب حالا این جا ... آن باز دریافت از شرع است یعنی به صورت التزامی شرع می‌شود، لوازم و ملزومات و مجعولات شارع می‌شود. آن جا باز مستفای از شرع است. این جا می‌خواهیم بگوییم این حدیث شریف دلالت می‌کند بر این که خود قلب، خود فطرت می‌تواند منبعی باشد برای این که آدم معروف را با آن بفهمد و منکر را با آن بفهمد.

سؤال: حاج آقا بفهمد نه تعیین کند. یعنی یک معروفی داریم ... را بفهمد.

جواب: نه این که درسته. بله معروف‌ها امور نفس الامریه ممکن است باشند ولی همین که ما آن‌ها را بشناسیم یعنی شما مثلاً حسن و قبح عقلی را که قبول دارید می‌سازید حسن و قبح را، یا درک می‌کنید آن را؟ درک می‌کنید آن را. آن‌ها یک واقعیات نفس الامری هستند، شما آن‌ها را در می‌یابید، می‌فهمید نه می‌سازید. خلق نمی‌کنید حسن عدل را، یا قبح ظلم را، آن دارد آن را، آن هست منتها موجود نیست. یک واقعیتی است این مطلبی

که مرحوم شهید صدر فرمودند که فرق است بین واقعیت و وجود که شما نگوید پس این لازم‌هاش این می‌شود که ما به تعداد این امور، این قضایای حتمیه واجب الوجود داشته باشیم، ازلی و ابدی است. بله ازلی و ابدی است اما واقعیت ازلی و ابدی، نه موجود ازلی و ابدی. ما موجود ازلی و ابدی غیر خدای متعال نداریم. اما واقعیت‌های این چینی داریم. یعنی وجود ندارد ولی یک واقعیتی است. این یک واقعیت نفس الامری است.

خب حالا شما ممکن است... حضرت می‌خواهد بفرماید قلب که سلیم شد می‌تواند ارتباط با آن واقعیات نفس الامری پیدا کند، آن‌ها را دریافت کند. با آن‌ها ارتباط پیدا کند، آن‌ها را دریافت بکند. مثل این که کسی که دارای استعداد برتر است می‌تواند ارتباط پیدا کند با فرمول‌های فیزیک، فرمول‌های ریاضی، فرمول‌های شیمی، آن‌ها را کشف بکند. این یعنی ارتباط نفس با آن فرمول‌ها و درک آن‌ها.

پس بنابراین ما از این حدیث و غیر ذلک من الاحادیث ممکن است این را بفهمیم که بله ما منبع دیگری هم داریم، اسلام نمی‌خواهد عقل را تعطیل کند بگوید نمی‌فهمد. فطرت را تعطیل کند بگوید نمی‌فهمد. این‌ها را بعضی اخباریون از همین حدیث ... دیشب اتفاقاً نگاه کردم فوائد المدینه استرآبادی توی همین جا استفاده کرده عقل فایده ندارد چون این دارد... این استفاده ناتمام است، نادرست است. این حدیث شریف می‌خواهد این را بگوید. اگر بدو هم مفاد این باشد جمعاً بینه و بین آن‌ها مثل این حدیثی که خواندم و غیرذلک همین خواهد بود. ادله که ما را ارجاع به فطرت داده، ارجاع به عقل داده، این‌ها در شریعت فراوان است.

سؤال: استاد ببخشید اگر ...

جواب: نه، این‌ها قلب... معلوم می‌شود این کارآمدی را قلب دارد. یک قلبی که بتواند این را بکند. این کارآمدی قلب است.

حالا اگر از همه این‌ها هم چشم‌پوشی بکنیم خب تعارضاً تساقطاً. از آن ور دلیل داریم منبع دیگری داریم، این هم بگوید فرض کند منبع این است خب این‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند بنابراین استناد به این روایت برای این مطلب که پایه اول این استدلال بود این تمام نیست. امروز می‌خواستیم این راه دوم را تمام کنیم که فردا وارد راه... یعنی راه اول را که فردا وارد راه دوم بشویم اما ناتمام ماند ان شاءالله تتمه کلام فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.